أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امشب، شب رغائب است؛ شبی است كه آن نفحات خاصّه الهیه كه خدای متعال به بندگان خاص و اولیائش وعده داده است برای آنها نازل می‌شود. لیلة الرغائب، شب لیلة الرغائب غلط است، خود لیله به معنای شب است، شب رغائب یا لیلة الرغائب.

 رغائب به آن تحفه و هدیه بسیار گران‌قیمت و ارزشمند گفته می‌شود كه به حسب ظاهر رسیدن به آن به‌طور عادی بسیار مستبعد است. اگر انسان به یك هدیه‌ای برسد، یك تحفه‌ای برسد، شخصی منزل انسان بیاید و یك هدیه برای انسان بیاورد، اینها چیزهای عادی است همه این كارها را می‌كنند و برای یكدیگر هدیه می‌برند، تحفه می‌برند. یا انسان معامله می‌كند در آن معامله استفاده می‌كند ربح می‌كند. این یك مسئله عادی است همه این كارها را انجام می‌دهند و انسان به قصد ربح و به قصد رسیدن به یك منفعت آن معامله را انجام می‌دهد و اگر بداند كه در آن معامله منفعتی نیست طبعاً اقدام نمی‌كند، این یك مطلب طبیعی است. ولی یك وقتی شخصی دارد زمینی را برای ساختمانی می‌كَند، جایی را برای عمران خراب می‌كند، یك مرتبه كُلنگش می‌خورد و نگاه می‌كند و می‌بیند عجب یك حفره‌ای وجود دارد، می‌رود حفره را دقت می‌كند، نگاه می‌كند می‌بیند عجب! در اینجا كوزه‌ای است و در آن كوزه گنجی است و طلاهایی، از این چیزهایی كه گاهی این طرف و آن طرف به دست می‌آید. به این می‌گویند رغیبه، یعنی یك تحفه و هدیه غیر متوقع یك تحفه‌ای كه دیگر تا آخر عمر كافی است. می‌گویند فلانی دیگر بارش را بست؛ یعنی دیگر هرچه بردارد باز هم هنوز جا دارد. این به حسب ظاهر. جمع رغیبه می‌شود رغائب؛ یعنی تحفه‌های غیر متوقع، نه تحفه‌های عادی، نه هدیه‌های عادی، نه آنچه كه انسان به‌طور روزمره و در طول ماه و سال و هفته به او می‌رسد، اینها هدیه است، رغیبه به آن نمی‌گویند.

 در روایتی كه از امام علیه السّلام هست كه می‌فرماید وَ اكرِم نَفسَكَ عَن كُلِّ دَنیةٍ وَ ان سَاقَتكَ الَی الرَّغائِبِ، فَانَّكَ لَن تَعتاضَ بِما تَبذُلُ مِن نَفسِكَ عِوَضاً[[1]](#footnote-1) حضرت می‌فرماید: نفست را عزیز بدار، منیع بدار، بلند بدار، دور بدار. نفس تو در یك مرتبه‌ای است كه با هیچ‌یك از این تحفه‌ها و هدایای مادّی قابل برای تعویض نیست، آن نفس تو، آن عزت تو. دیدید بعضی‌ها نسبت به مسائل عزیز هستند، منیع هستند، مناعت دارند، عزت دارند، زود بند را به آب نمی‌دهند، زود سفره دل را باز نمی‌كنند، زود گرفتاری كه برای آنها پیش آمده مطرح نمی‌كنند. خیلی در خودشان نگه می‌دارند، در خودشان مطالب را نگاه می‌دارند، مسائل را نگه می‌دارند.

 پیش افراد، موجه جلوه می‌دهند، خود را به كیفیتی نشان می‌دهند كه گویا مشكلی وجود ندارد، مسئله‌ای وجود ندارد. خدا عالم است وقتی خدا عالم است، انسان بیاید برای خلق خدا مشكل خود را مطرح كند! گرفتاری خود را همین‌طور مطرح كند همین‌طور به رخ بكشاند. اینها افرادی هستند كه مناعت ندراند، عزت نفس ندارند. در مقابل افرادی هستند كه آنها دارای مناعت طبع هستند. می‌گویند فلانی طبعش بلند است، عزت دارد، برای خود ارج و قیمتی قائل است، آن ارزش خود را به این سؤال معاوضه نمی‌كند، به این درخواست معاوضه نمی‌كند.

 در این زمینه روایات بسیار است، خیلی ما در این زمینه روایات داریم كه اگر مؤمن می‌دانست كه در سؤال كردن چه چیزی را از دست می‌دهد، هیچ‌گاه در زمان حیات و عمر خود از كسی چیزی را درخواست نمی‌كرد. به‌طوری كه در روایت داریم بعضی از اصحاب رسول خدا وقتی‌كه سوار بر مركب بودند گاهی اوقات یك چیزی می‌افتاد و یك پیاده‌ای هم راه می‌رفت. آن می‌توانست بردارد بدهد، می‌توانست بگوید كه آقا یك چیزی از كیسه افتاده، این چوب از دستم افتاده، وسیله تازیانه چیزی كه با او مركب را حركت می‌دهم. پیاده می‌شد و می‌رفت او را تا این سؤال را نكرده باشد كه این را به من بده. این عزت نفس و این مناعت طبع یك مسئله‌ای است كه نه فقط در امور اجتماعی و مسائل اجتماعی بسیار بسیار تبعات و آثار سازنده و مثبت عجیبی دارد، بلكه نسبت به نفس خود انسان بسیار مسئله مهمی است. آنهایی كه یك همچنین حالتی دارند هیچ‌وقت رشد نمی‌كنند، همیشه یك حالت می‌مانند، همیشه در یك حدّ هستند. نفس ایشان رد نمی‌شود، از مشكلات نمی‌گذرد، چون تا با یك مشكل برخورد كنند فوری مطرح می‌كنند: آقا سرمان درد گرفت، آقا پایمان درد گرفت، آقا آنجا این‌طور شد، اینجا این‌طور شد. روزگار هم كه بالاخره بدون مشكل نیست. برای هیچ‌كس بدون مشكل نیست، برای همه افراد همه چیز در پرونده نوشته شده است. اگر انسان بخواهد بر این مسائل صبر كند و بازگو نكند و مطرح نكند و در خود نگه دارد همان صبر و تحمل و نگهداشتن، او را از این مرتبه به مرتبه دیگر عبور می‌دهد و رشد می‌دهد از این مرحله به مرحله دیگر.

 وَ اكرِم نَفسَكَ عَن كُلِّ دَنیةٍ معنایش همین است. عزیز بدار، بزگوار بدار، كریم بدار، با كرامت بدار نفست را كه خدا به تو داده، از هر كار پست و دنی و بی‌محتوا و اعتباری و دنیوی از هر خم و راست شدن، از هر تعظیم و تجلیل كردن، از هر سلام و صلوات فرستادن، از هر كرنش و تملّق كردن، از هر تواضع بیجا و بی‌مورد كردن، از هر ستایش و مدح و ثنای بیهوده و غلط كردن. نفس خود را عزیز بدار، كریم بدار، بالا بدار، اگرچه این كرنش و این تواضع و این تملق تو را به رغائب برساند نه به تحفه برساند. نه اینكه به تو یك پستی بدهد، شما را مدیر كل بكند، رئیس آن اداره كند، وزیر فلان‌جا اینها كه عادی است یك روز می‌آید و یك روز می‌رود. آبی است كه در جوی است و از این طرف می‌آید از آن طرف می‌رود. نه، بالاتر از این، آن عوض‌هایی كه برای تو غیرمتوقع است. یك مرتبه یك تحفة خیلی غریبی، یك هدیه غیرقابل تصوری، یك منصب و

 جایگاه غیرقابل قبولی، نفس خودت را عزیز بدار. دنبال این كارهای دنی و پست نرو و خود را به این متاع مفروش، مفروش به این متاع، متاع‌های دنیوی و امور روزمره. كرنش‌ها برای چه كسی؟ تواضع‌ها برای چه/ تملق‌ها به چه داعی، تو كه از فردای خودت خبر نداری، تو كه اختیار عزرائیل دستت نیست كرنش برای چه می‌خواهی بكنی، تواضع برای چه می‌خواهی بكنی؟ دو ریال بیشتر گیرت بیاید خاك بر سرت كنند! خاك بر سرت كنند كه آن هدیه الهی را كه خدا به تو ارزانی داشته و خلعت خلیفة اللَهی بر آن پوشانیده، تو را خلیفه خود كرده، اشاره كنی به ماه دو نیم می‌شود، آن وقت تملق برای چه كسی می‌خواهی بكنی بیچاره؟! اشاره كنی به شمس او را نگه می‌داری، مگر عاصف برخیا خورشید را نگه نداشت؟ بشر بود دیگر، وزیر حضرت سلیمان بشر بود، یك بشر عادی، عبد صالح خدا بر اثر اطاعت، نفس او بر مثال موجودات قاهر شده بود، مثال و ملكوت موجودات را در اختیار گرفته بود. خورشید را برمی‌گرداند. حضرت سلیمان گفت نمازم دارد قضا می‌شود گفت صبر كن الان ببین، خورشید را برگرداند. حضرت سلیمان نماز خواند. نماز عصرش داشت قضا می‌شد وقتی‌كه از لشگر داشت سان می‌دید. هان!

 اینهایی كه می‌گویم تعجب نكنید، اینها امور مادی است. امور مادی قابل مقایسه با این رغائبی كه در این دنیا است نیست. تو از نظر مادی به جایی می‌رسی كه ملك و ملكوت عالم در اختیار تو قرار می‌گیرد، آن وقت داری تملق می‌كنی بدبخت! تملق می‌كنی! ستایش می‌كنی، مدح می‌كنی، مدح كی؟ یكی كه نمی‌داند پنج انگشت دارد یا شش‌تا! مدح چه كسی را می‌كنی؟ تملق كی را داری می‌كنی؟ برای دو روزه دنیا، برای دو روزه دنیایی كه در اختیارت نیست. در اختیار تو است؟ بسم اللَه! بفرما از یك ساعت بعد خودت خبر داری؟ برای دو روزه دنیایی كه در اختیارت نیست می‌آیی آن نفسی را كه می‌تواند زمین و زمان را تغییر بدهد، آن را یك چندرغاز می‌فروشی چندرغاز به یك چندرغاز می‌فروشی!

 مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه ایشان مرد بزرگی بود مرد بزرگ، بزرگ به معنای واقعی، نه آن بزرگ به آن اصطلاحی كه امروزه عظیم الشأن می‌گویند عظیم الشأن عظیم الشأن شأن شأن از این عظیم الشأن‌ها! نه، عظیم واقعی، آن عظیمی‌كه خدا بندگانش را با آنها توصیف می‌كند وَ إِنَّكَ لَعَلى‌ خُلُقٍ عَظِيمٍ‌ القلم، ٤ ایشان می‌فرمودند كه این رفقای ما بلند می‌شوند می‌آیند پیش ما، از ما گشایش زندگی می‌خواهند! آقا نمی‌دانم چرا اجناس مغازه ما یكی دو ماه است مشتری كم شده است! بنده بودم بنده بودم، یك شب می‌فرمودند: بلند می‌شوند از ما می‌آیند رفع گرفتاری می‌خواهند، مریض است كمرش درد می‌كند، آقا دو روز است اهل بیت ایشان كمرش درد گرفته دعا بفرمایید ایشان بلند شود! حالا بلند نشود چه می‌شود؟! تو را چه می‌شود؟ می‌خواهد بخوابد برای خودش. تو مشكل داری بیا مشكل خودت را بگو، به اهل بیت چكار داری! آقا فلان‌جا ما قرض آوردیم دعا بفرمایید.

 بنده خودم بودم در مجلسی كه دیدم یكی آمد و به ایشان گفت آقا این مأمورین از همان افرادی كه در عراق بودند مأمورین دولت عراق آنجا می‌آیند برای مالیات آقا اینها می‌آیند از ما زیاد مالیات می‌گیرند دعا

 بفرمایید این كم شود! ایشان فرمودند چشم دعا می‌كنم. آنها می‌آمدند نگاه می‌كردند هیچی نمی‌دیدند می‌رفتند. خب می‌كند انجام می‌دهد. ولی این را می‌خواهی؟ آقای حداد را برای این می‌خواهی برای این؟! برای اینكه كمر زنَت خوب بشود بتواند به تو برسد! برای اینكه قرضت داده شود، كمتر كار كنی؟ برای اینكه گرفتاری كم شود، برای این می‌خواهی؟! ایشان می‌فرمایند مطالبی را كه ما در اختیار رفقایمان قرار می‌دهیم چهار هزار معجزه انبیاء به گَردش نمی‌رسد. آن وقت بلند می‌شوند برای این چیزها می‌آیند سراغ ما! چهار هزار معجزه انبیاء!

 حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام چكار می‌كند؟ البته برای اهل ظاهر، ولی برای اهل معنا همین كارها را می‌كند، مرده زنده می‌كند دیگر، خاكی را برمی‌دارد گِل درست می‌كند و به شكل طیر و پرنده درست می‌كند در او می‌دمد. ولی دل را چه كسی احیاء می‌كند؟! اینكه گل است. چه كسی می‌آید ارتباط بین انسان و بین خدا را برقرار می‌كند؟ چه كسی می‌آید از این افرادی كه در روی زمین هستند كیفیت تخاطب بین انسان و پروردگار را در نماز ارائه می‌دهد و تفسیر می‌كند غیر از این؟! چه كسی می‌آید این كار را بكند؟ ما كه به ولاالضالین و ایاك نعبد داریم می‌پردازیم! آن كه می‌آید و آن ارتباط بین ما و بین پروردگار را ترسیم می‌كند او كیست؟ آیا آن بالاتر است و كلام او بالاتر است یا گِل را تبدیل به پرنده كردن، كدام بالاتر است؟ انصافاً انصاف بدهید. حالا یك گل را تبدیل به پرنده كردیم و پرواز كرد، چه شد؟ رفت دیگر حالا می‌رود دانه می‌خورد، حالا چكار كنم. ولی اگر آمد كلامی را گفت كه نمازم عوض شد، فهمم عوض شد، ادراكم عوض شد، آن حرف است، تشخیصم تغییر كرد، مرا از توهم درآورد. توهم ای وای ای وای كه هرچه هست از این توهمات و از این تخیلات است! از این درآورد. آن وقت ما می‌فهمیم معنا و مفهوم كلام این بزرگان را كه اینها چه می‌گفتند و درصدد چه بودند.

 وَ اكرِم نَفسَكَ عَن كُلِّ دَنیةٍ وَ ان سَاقَتكَ الَی الرَّغائِبِ؛ اگر چه تو را به رغائب برسد. فَانَّكَ لَن تَعتاضَ بِما تَبذُلُ مِن نَفسِكَ عِوَضاً آنچه را كه از دست دادی هیچ جایش را پر نخواهی كرد، هیچ جایش را پر نخواهی كرد. بسم اللَه! دنیا دنیای معامله و تجارت است، بفرمایید.

 امشب شب رغائب است. رغائب از این طرف؛ یعنی امشب شب اداء كردن قرض نیست. سر و كمردرد خوب شدن نیست، امشب شب رفع گرفتاری نیست. البته داریم هرچه كه دعا كردید خدا برآورده می‌كند. ولی اینها رغیبه نیست، اینها چیزهای عادی است. بسیار خب انسان باید اینها را هم از خدا بخواهد. خدا به حضرت موسی گفت: نمك طعامت را هم از من بخواه و این عین توحید است. انسان باید از او بخواهد، ولی تمركز باید روی چه باشد؟ ارتكاز باید روی چه باشد؟ توجه و اهتمام باید روی چه باشد؟ آن منظور بنده است. به چه چیز باید اهتمام داشته باشیم؟! به موانع راهمان به این باید فكر كنیم، به آنچه كه می‌آید و راه و مسیر ما را

 می‌بندد، این بدبخت می‌كند انسان را و دنیا و آخرت را از انسان می‌گیرد. این را باید بپاییم، كمردرد چیست، دل درد چیست، روده درد چیست، این حرف‌ها چیست. آن‌ها چیزی به حساب نمی‌آید. قرض چیست. آنها چیزی به حساب نمی‌آید.

 آن خیالات و توهماتی كه می‌آید و راه سلوك را می‌بندد به آن باید در امشب فكر كرد. آن نفحاتی كه می‌آید و تعلقات را می‌برد باید به آن در امشب فكر كرد. آن جذباتی كه می‌آید و عشق و علاقه انسان را به سمت پروردگار چند برابر می‌كند باید به آن فكر كرد و از خدا خواست. امشب شب رغائب است. رغائب چیست؟! قرض اداء شدن هم شد رغیبه؟! چیزی نیست آن یك چیز عادی است، یك مسئله عادی است چیز مهمی نیست. شفای از بیماری، این شد رغیبه؟! رفع گرفتاری این شد رغیبه؟! یا نه، وقتی‌كه رسول خدا می‌فرماید لیلة الرغائب را باید بپایید و مواظب باشید و این همه بزرگان تأكید دارند درباره امشب، خیال نكنید مطلب به همین امشب تمام شد، نه، تا صبح ادامه دارد. فقط اعمال اعمالی كه انجام دادید نیست، تا صبح این مسائل و این رغائب همین‌طور برای افرادی كه دلشان بیدار است و مواظب هستند و لذا امشب را احیاء می‌گرفتند اولیاءخدا و بزرگان، و تأكید به احیاء می‌كردند مثل شب نیمه شعبان، مثل شب عید غدیر، مثل شب‌های نوزدهم و بیست و یكم و بیست و سوم و بیست و هفتم ماه مبارك رمضان، مثل شب مباهله و امثال‌ذلك.

 شب رغائب است؛ یعنی نعمت‌هایی كه پروردگار در این یك سال می‌خواهد به بنده بدهد. از خدا چه بخواهیم؟ خدایا! توهم و تخیل را از ما در امسال بردار، این می‌شود رغیبه. از تخیل بیرون بیاییم، از قوه واهمه خارج شویم. این می‌شود رغیبه، این می‌شود آن رغائبی كه جا دارد انسان روی آن سرمایه بگذارد و فكرش را بر او متمحض كند. آن نفحاتی كه ما را از تعلقات خارج كند امشب آنها را نصیب ما كن تا سال بعد؛ چون تا سال بعد سال آینده است دیگر، برای یك سال از امشب این برنامه‌ریزی می‌شود و انجام می‌شود. حركت به سوی خودت، بیرون آمدن از توهمات، بیرون آمدن نفس از آن مسائلی كه پای‌بند بر او می‌گذارد و او را نگه می‌دارد. این رغیبه است.

 بنده این چیزها را از خودم عرض نمی‌كنم، از بزرگان شنیدم خدمت شما عرض كنم. به تلامذه خودشان می‌گفتند اینها را بخواهید. در امشب اینها را بخواهید: خدایا فهم ما را در امسال زیاد كن این رغیبه است. یعنی چه فهم ما را زیاد كن؟ یعنی عقل ما را بالا ببر، یعنی قضاوت ما را نسبت به اشیاء، قضاوت صحیح قرار بده. نه مثل مردم، این رغیبه است. ما را از توهمات خارج كن، نفس ما را از تخیلات بیرون بیاور. آنچه كه برای ما مصلحت حیاتی دارد گرچه به بهاء از دست دادن بعضی از امور دنیوی است آن را برای ما مقدر كن، آن را برای ما مقدر كن. آخر همه كه این مسائل دنیا نیست، آخر همه كه پول و زن و بچه نیست، همه كه اینها نیست. ما كجا داریم می‌رویم؟ كجا رفت فهم ما، كجا رفت! عقل ما كجا رفت، كجا رفت!

 این مسئله، مسئله بسیار مهمی است كه شب رغائب و لیلة الرغائب به چه مسائلی گفته می‌شود. اولیاء خدا در امشب از خدا چه می‌خواهند؟ در آخر همین اعمالی كه انجام دادید در آنجا دارد كه تا وقتی‌كه سر به‌

 سجده گذاشتید آنچه كه می‌خواهید از خدا بخواهید. دعا كه می‌خواهید بكنید چه می‌خواهید؟ آدم چه می‌خواهد؟ اولیاء خدا واقعا چه می‌خواهند، سر به سجده كه می‌گذارند از خدا چه می‌خواهند؟ خدایا دل دردم را خوب كن، زخم معده من را خوب كن، این را می‌گویند؟! چه می‌گویند؟! آنها همان را می‌گویند كه زمامداران ما به ما تعلیم دادند: و ادخلنا فی كل خیر ادخلت فیه محمدا و آل محمد این را به ما می‌گویند. خدایا ما را داخل كن در هر خیری كه محمد و آل محمد را در آن خیر داخل كردی. خدا این ائمّه را، این چهارده معصوم را چه خیری به ایشان داده؟ در چه آنها را داخل كرد چه داد؟ تا حالا فكر كردیم خیری كه به ائمّه داده چه بوده، آیا خیری كه به آنها داده این بوده كه آنها بتوانند ... البته این در آن است در زیرمجموعه آن است كه آنها بتوانند به مسائل جزئی اطلاع پیدا كنند، نسبت به احكام اطلاع پیدا كنند، فقه آنها نسبت به مسائل بهتر شود، معلومات آنها بهتر شود، دنیای آنها چه، نه! خیر چیست؟ ورود در عالم اسماء كلی و صفات كلیه لایتناهی ذات، و سیر در جمیع آثار كلیه پروردگار است، این معنا معنای خیر است. حركت به سمت واحدیت كه تمام اسماء و صفات را در درون خود دارد و سیر در آن، سیر بی‌انتها است. بالاتر از آن، اتصال ذات و ضمیر به ذات پروردگار كه مافوق همه اسماء كلیه و صفات كلیه است، این آن خیر است كه اولیاء و عرفای الهی به دنبال آن هستند، این است! اتصال سرّ و ذات به مبدأ وجود به مبدأ حیات و ذات پروردگار كه در آنجا مقام لا اسم و لا رسم و مقام لا تعین و لا تقید و عالم بحت و اماء به او اطلاق می‌شود. این خیر است.

 و اخرجنا من كل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد[[2]](#footnote-2) و ما را خارج كن از هر سوئی كه پیامبر و آل او را خارج كردی، از هر سوئی. سوء چیست؟! خدا پیامبر را از چه سوئی خارج كرد؟ سوء سوء است فرق نمی‌كند. ولیكن سوئی كه در آن مرتبه هست چیست؟! سوئی كه در مرتبه ماست همان گناه نكردن و دزدی نكردن و دروغ نگفتن و تهمت نزدن و همین‌هایی كه الحمدلله به آن مشغول هستیم! این سوء است. اما سوئی كه برای اولیاء خدا است چیست؟! سوئی كه برای پیغمبر و آل او است چیست؟! آن سوء عبارت است از اضطراب سرّ در یك لحظه و انقطاع از ذات پروردگار به عالم اسماء و صفات، نه غیر از آن، حتی از عالم ذات انصراف به اسماء و به صفات هم برای آنها سوء است. یك لحظه، یك طرفة العین از توجه به ذات و انغمار در ذات، انسان به اسماء و به آثار بخواهد توجه كند بدون ملاحظه ذات. با ملاحظه فرق نمی‌كند، دیگر مقام بقاء جمع است كه آن حیثیت، حیثیت كمال است و آن اشكالی ندارد، این سوء برای او است.

 امشب كه شب رغائب است ما از خدا چه بخواهیم؟ ما این را بخواهیم دیگر، ما از خدا این را بخواهیم كه هرچه برای پیغمبر و آل او تقدیر كردی خدایا برای ما هم تقدیر كن و هرچه آنها را بازداشتی و از سر راه‌

 آنها كنار زدی و برای آنها تقدیر نفرمودی، آنها را برای ما هم نكن. برای تو كه مشكل نیست، برای تو كه زحمتی ندارد برای كه تو اینها مسئله‌ای ندارد.

 یك مطلب راجع به لیلة الرغائب است كه می‌خواستم این را خدمت رفقا عرض كنم و بعد راجع به مسئله دیگری توضیح بدهم و بعد اگر فرصت بود كه نمی‌دانم هست، آن وعده‌ای كه دادیم راجع به دعای شریفه و زیارتی كه از ناحیه حضرت آمده اللَهم انی اسئلك بمعانی جمیع مایدعوك به ولاة امرك امشب یك مقداری بگوییم و تتمه برای مجلس بعد و اگر هم حالمان دیگر مقتضی نبود ان‌شاءاللَه دعا را برای جلسه بعد قرار می‌دهیم.

 آن مسئله راجع به خود لیلة الرغائب است كه لیلة الرغائب چه شبی است. لیلة الرغائب آنچه كه در روایات است، اولین شب جمعه ماه رجب است. یك اختلافی در این مسئله است كه خوب است رفقا مخصوصا اهل علم و فضلا به این مسئله توجه داشته باشند. آنچه كه در روایات است این است كه اولین شب جمعه ماه رجب، لیلة الرغائب است و بدنبال آن، راجع به اعمال لیلة الرغائب دارد كه اگر اولین شب جمعه رجب وارد شود درحالتی‌كه انسان پنجشنبه او را روزه بگیرد و بعد وارد شد و این كارها را انجام بدهد چه و چه می‌شود و خدا حاجات او را برآورده می‌كند. تصور برای بسیاری از افراد و بزرگان این است كه لیلة الرغائب عبارت است از آن شب جمعه‌ای كه خود آن جمعه اول ماه نباشد. ظاهرا پارسال بود كه اول جمعه خود اول ماه رجب بود. شاید در بعضی كشورها امسال اول ماه رجب مصادف با روز جمعه بوده، به خلاف ایران كه روز شنبه بوده است بعضی تصورشان این است كه ظهور این روایت آن است كه آن پنجشنبه كه باید روزه گرفت آن پنجشنبه خودش داخل در ماه رجب باشد. لذا تفسیرشان از این روایات این است كه اگر اولین شب جمعه بیاید كه پنجشنبه آن ماه را روزه بگیرد و این انصراف پیدا می‌كند به آن پنجشنبه‌ای كه خودش جزو ماه رجب است، پس بنابراین روی این حساب، این كشورهایی كه روز اول ماه رجبشان جمعه است اینها برای لیلة الرغائب باید یك هفته صبر كنند كه شب جمعه مجدد و آتی بیاید و پنجشنبه آن را روزه بگیرند و بعد این اعمال را انجام بدهند. یعنی پنجشنبه را در روایت به ماه زدند، پنجشنبه ماه را روزه بگیرد. این برداشت هست.

 ولی این‌طوری كه به نظر می‌رسد این است كه خصوص پنجشنبه در اینجا مدخلیتی ندارد كه داخل در خود ماه باشد. زیرا آنچه كه مدخلیت دارد به تناسب حكم موضوع، خود همین شب جمعه بودن است؛ یعنی شب جمعه برای خودش و حیثیتی كه دارد دارای یك موقعیتی است كه در این موقعیت این بركات می‌آید. انسان وقتی‌كه می‌خواهد از این بركات و از این فضا و این خصوصیت بخواهد استفاده كند، نباید یك تهیؤ داشته باشد؟ نباید آمادگی داشته باشد؟ آن آمادگی به چه حاصل می‌شود؟ با روزه گرفتن حاصل می‌شود؛ یعنی باید قبل از ورود در شب جمعه روزه گرفته باشد و آن فضای روزه و حالت صیام، آن روحانیت و استعداد و تهیؤ خاص را باید برای او به وجود بیاورد، وقتی كه به وجود آورد، وارد در لیلة الرغائب می‌شود وارد در شب جمعه می‌شود. روایت هم ندارد كه پنجشنبه آن ماه، نه! روایتی كه از رسول خدا وارد شده این است: كسی كه‌

 اولین شب جمعه ماه رجب بر او وارد شود درحالی‌كه پنجشنبه آن را روزه گرفته باشد، پنجشنبه آن كه به ماه نمی‌خورد به خود جمعه می‌خورد. یعنی وقتی شما كه می‌خواهی وارد شب جمعه شوی، باید پنجشنبه را روزه بگیری، پنجشنبه آن، نه پنجشنبه ماه بلكه پنجشنبه‌ای كه قبل از جمعه است. یعنی با تهیؤ باید وارد شد، با آمادگی و استعداد باید وارد شد. لذا برای افرادی كه روز اول رجب روز جمعه است، لیلة الرغائب ایشان همان شب جمعه اول است كه باید پنجشنبه را انسان روزه بگیرد و بعد شب جمعه وارد می‌شود كه شب جمعه اول ماه رجب است و آثار همان لیلة الرغائب است. این مسئله به نظر اقرب می‌آید تا آن نظر دیگر.

 علی‌كل‌حال از آن جایی كه بزرگان هم فرمودند، آن را هم فرمودند كه پنجشنبه آن داخل در ماه رجب است آن را لیلة الرغائب قرار بدهیم. همان‌طوری كه مرحوم آقا می‌فرمودند در همان سابق البته بنده نظر ایشان را در اواخر عمر استفسار نكردم، اینكه گفتم مربوط می‌شود به همان ایامی‌كه ایشان در طهران بودند و در آن موقع این‌طور این روایت را تفسیر می‌كردند كه منظور از لیلة الرغائب اولین شب جمعه‌ای كه پنجشنبه آن داخل در ماه رجب باشد، حالا خصوصیتی به نظر می‌رسید كه خود پنجشنبه هم باید در ماه رجب باشد. علی‌كل‌حال در یك همچنین وضعیتی، خب چه اشكال دارد انسان هر دو را لیلة الرغائب قرار بدهد هر دو را بگیرد. هم آن را بگیرد و هم آن را بگیرد.

 البته عرض می‌كنم چون بنده در اواخر نسبت به نظر ایشان چون ایشان برخی مطالبی داشتند كه تغییراتی داشت نسبت به بعضی از احیان از این نظر عرض می‌كنم كه راجع به این قضیه یك وقت هم بنده خودم سؤال كردم از ایشان، ایشان سكوت كردند و رد نكردند. علی‌كل‌حال حالا امسال كه به حسب ظاهر همین پنجشنبه داخل در ماه رجب بوده و شب جمعه آخر ماه جمادی بوده و مسئله‌ای نیست. این برای سال‌های دیگر و مطالب سال‌های دیگر و اشكال از این نظر ندارد. این یك مسئله كه مربوط به لیلة الرغائب است.

 یك مطلب دیگر در جلسه قبل خدمت رفقا عرض كردیم، بعد بعضی از مطالبی پیش آمد سؤال‌هایی رفقا مطرح كردند. بعد من گفتم راجع به آنچه كه عرض شد توضیح دیگری داده می‌شود كه مسئله جای نقص و خلأیی نداشته باشد. عرض بنده این بود كه در ماه رجب بزرگان توصیه داشتند بر اینكه انسان خوب است كه در ماه رجب و یا قبل از ماه رجب آن سفارش‌هایی را كه اولیاء خدا داشتند انجام بدهد: به دیدن مرضی برود، صله رحم كند و زیارتش را بیشتر كند، مراقبه را بیشتر كند، اگر بین او و بین رفیقش و شخص دیگری اگر نِقاری هست برود و آن نقار را برطرف كند. این بسیار مهم است و تأثیر دارد در وضعیت او و در حال او، در كیفیت فیوضاتی كه در این سه اشهر متوالی، رجب و شعبان و رمضان حاصل می‌شود، این برای او خیلی مهم است. البته در ضمن مطالب، بنده عرض كردم كه مهم‌ترین قضیه در این ماه و مسئله، مسئله رفع خیال است. این یك مطلبی است كه مطلب روشن است. اصلا به‌طوركلی معنای مراقبه همین است. معنای مراقبه‌

 این است كه انسان خیالش را نسبت به مسائل تصحیح كند. توهمات را از بین ببرد و سعی كند كه روی مطالب بیشتر فكر كند، روی مسائل بیشتر فكر كند.

 همین دیشب بنده با یكی از همین رفقا و دوستان بودم، یك قضیه از شخصی نقل كرد. بنده نمی‌شناسم او را، فقط یك اسمی شنیدم كه یك همچنین كاری انجام داده و به این كیفیت و اینها و به حسب ظاهر انسان ناراحت می‌شود متأثر می‌شود. چرا باید یك همچنین قضیه اتفاق بیفتد، چرا باید شخصی نسبت به او یك همچنین كاری كند. اما همین كه خواست نفس من تحت این تأثیر قرار بگیرد و متأثر شود. چون وقتی كه متأثر می‌شود نسبت به فرد دیگر این سوء ظن پیدا می‌كند، مسئله یك طرفه كه نیست. مثلا یك شخصی بیاید پیش شما بگوید فلان كس مورد ظلم قرار گرفته است. چه كسی به او ظلم كرده؟ فلان كس. شما می‌گویید: ای داد بیداد! عجب! پس چرا این‌طور شد؟ در اینجا دو مسئله حاصل شده برای شما: مسئله اول احساس دلسوزی و ترحم نسبت به یك فرد، درحالتی‌كه شاید جای ترحم نداشته. شما بیخود ترحم كردی. اصلا شاید این ظالم بوده است. حالا آمده دیدید بعضی‌ها می‌آیند دو قطره اشكی می‌ریزند و آدم می‌گوید كار دیگر تمام است. پس یكی احساس ترحم نسبت به یك طرف. دوم احساس ناخوشایند نسبت به شخص دیگر. چون قضیه طرفینی است، معمولا مسائل طرفینی است. این نسبت به او این كار را انجام داده است او نسبت به او، او نسبت به او این كار را انجام داده است، پس این‌طور. تا انسان یك چیزی می‌شنود، این دو حالت در او پیدا می‌شود: اول ترحم نسبت به یكی و بعد احساس بد نسبت به طرف دیگر.

 آن نفر اول را كه من اصلا نمی‌شناختم كه این چه شخصی است، حالا احساس ترحم نسبت به او بكنیم یا نه، حالا یك شبحی به طور ابهام در ذهنم بود. ولی نسبت به آن شخصی كه مورد سوءظن است او را می‌شناسم، دیدم كه دارم احساس بد پیدا می‌كنم، فوری رو كردم به او و گفتم از كجا این حرف‌هایی كه به شما زده درست است؟ یك فكری كرد و گفت: بله، ما كه نرفتیم تحقیق كنیم. گفتم پس چرا بیان كردی؟ این مراقبه است؛ این یعنی خودش مراقبه. تا شما یك مطلبی را می‌شنوید نگویید آخ عجب آدمی‌است، این آخ را الان نگویید. آخ را یك ساعت دیگر بگویید، آخ را یك روز دیگر بگویید، الان بگویید این یك حرفی است كه شنیدم، یك مطلبی شنیدیم، بلند شویم ببینیم غلط است درست است چی است، ته و توی آن را دربیاوریم. چرا انسان بیخود به یك شخصی سوء ظن پیدا كند برویم، ته و توی آن را دربیاوریم. لذا رو كردم به این شخص و گفتم اینكه شما می‌گویید من از این شخص بعید می‌دانم این بیاید این را انجام بدهد. می‌گوید من هم همین‌طور بعید می‌دانم، من هم بعید می‌دانم. بعد خودش گفت روی این حساب اصلا نباید روی این فكر كرد، باید گذاشت كه مطالب او را هم بشنویم و ببینیم. حالا كه این‌طور شد نفس نسبت به هر دو طرف صاف شد، بالانس شد، نسبت به یكی پایین‌تر نیامد از نسبت دیگری. این خوب است كه انسان در ارتباطش با افراد یك طرفه نباشد، یكی بیاید پایین یكی برود بالا؛ چون یكی بیاید پایین آنكه رفته می‌شود سوء ظن. سوء ظن نسبت به رفیق، اصلا رفیق هم نه، نسبت به یك مؤمنی، مگر حالا نسبت به مؤمن باشد انسان هرچه می‌خواهد

 بگوید؟ در عالم فقط رفیق است غیر رفیق آدم نیستند؟ نه، این همه هستند افراد خوب، صلحا، افراد صحیح، اصلا غیر رفیق هم باشد مگر انسان باید به افراد عادی سوء ظن داشته باشد؟ حتی فرد، فرد عادی باشد. باید خودمان را اصلاح كنیم. حالت توحید و هم‌نوع دوستی را گسترش و توسعه بدهیم، نه اینكه بیاییم منحصر كنیم در یك عده و آن عده را غربیل و سرند كنیم یك چند نفری در آن بماند و بعد تمام محسنات را بر آنها و مقبحات را بر دیگران بزنیم. مسئله این‌طور نیست.

 پس بنابراین بخصوص در ماه رجب و شعبان و رمضان باید دقت كنیم مطالب را كه می‌شنویم فوری قضاوت نكنیم آخ، این آخ چیست. باختی، آخ یعنی باخت. آخ یك ت این طرف اضافه كنیم یك ب هم اولش اضافه كنیم تا شما می‌گویی آخ یعنی باخت. آخ ندارد وای ندارد، عجب ندارد، نه. اصلاح خیال. از یكی از عرفا پرسیدند كه توحید چیست؟ گفت توحید تصحیح الخیال، خیالت را درست كن می‌شود توحید. البته این خیلی معنای وسیعی دارد، خیلی معنای وسیعی است. خیالت را درست كن، وهمت را درست كن، تا كسی یك چیزی گفت چشمانت این‌طوری نشود، اینكه چشمانت این‌طوری می‌شود خیالت خراب است. در توهم هستی، قوه عاقله كار نمی‌كند، واهمه كار می‌كند، متخیله قاهر است بر نفس و بر ذهن، آن قوه متوهمه آمده و در اینجا غلبه كرده است.

 در اینجا انسان باید چه كند؟ راه‌هایی را كه می‌بیند ممكن است كه آن راه‌ها انسان را به خیال و به واهمه درآورد آن راه‌ها را ببندد. راه‌های نفوذ شیطان را انسان باید ببندد و سد كند. احتمال می‌دهد اگر برود این تقاضا را از رفیقش كند رفیقش به او پاسخ منفی می‌دهد، نرود این تقاضا را كند. چرا؟ چون رفتن و تقاضا كردن به معنای مهیا كردن بستر نفوذ شیطان است در نفس. ولی از اول اگر شما آمدی این را بستید، مسدود كردید، دیگر شیطان از كجا بیاید؟ اگر می‌خواهید تقاضا كنید بروید از غریبه كنید كه اگر هم پاسخ منفی داد طوری نمی‌شود. می‌خواهید یك چیزی بخرید مگر حتما باید از رفیق بخرید؟ شما كه می‌خواهی این را از رفیق بخری ببینید من دارم هی مسئله را می‌آورم پایین، جزئی می‌كنم مصداقی می‌كنم. گرچه مرحوم آقا به من فرمودند قضایا را مصداقی و جزئی نكن، ولی چاره‌ای ندارم، چاره ندارم، چه كنم می‌خواهید بروید از رفیق یك جنس بخرید، جنس را خریدید هفته بعد فلان رفیق می‌گوید چند خریدی؟ این‌قدر خریدم. ا گران خریدی! اینكه قیمتش این‌قدر نیست، به تو انداخته بابا، بلند شو برو پس بده بلند شو برو پس بده! می‌خواهی برو بلند شو برو آن مغازه، آن یكی را نگاه كن، آن مغازه ارزانترش را دارد. چه كسی دارد همه این خیالات را می‌اندازد؟ شیطان، حضرت شیطان آمده، اینجا ایستاده به این رفیق می‌گوید. آن رفیق كه دارد می‌گوید گران داده خودش یك شیطان است! خیال نكن رفیق سلوكیت است، شیطان است به شكل رفیق سلوكی درآمده، شیطان است! رفته در كله او، چرا در كله آن یكی نرفت؟ چرا در دل آن یكی نرفت؟ چون او بسته، او تا می‌آید بگوید چند خریدی، به تو چه مربوط است چند خریدم، هرچه خریدم خریدم، چه كار داری؟! چرا انسان باید

 یك چیزی را از یك رفیق می‌خرد بلند شود بیاید به بقیه بگوید؟ آقا این را خریدم یك قیمتی خریدم شما هم بروید بخرید. تا می‌گویی این‌قدر ا عجب جدّی می‌گویی! حالا جای دیگر هم برو ببین! نگفتی كه به او پس نمی‌دهی! شاید پس بدهی، خیار غبن و از این چیزهای غبن و بادمجان غبن و كدوی غبن و از این چیزهایی كه در فقه و اهل علم و اهل فضل است و اینها بلد هستند هان گذاشتی یا نه. من می‌گویم همین امشب بلند شو برو یك گشتی بزن یك پرس‌وجویی بكن تمام اینها چیست همه شیطان است، خریدی تمام شد و رفت، دیگر این حرف‌ها ندارد. دیگر این وسوسه‌ها برای چیست؟ این تخیلات چیست؟

 ببینید، مصداق دارم برای شما تعیین می‌كنم. اینها چیست؟ همه شیطان است. ببندید، آقا كی گفته اصلا بروی از رفیق بگیری نرو آقا بلند شو برو از غریبه بگیر كه اگر معلوم شد گران است كه اگر فحش هم بدهی به جایی برنخورد، برو بزن در سر همدیگر یك چوب تو دست بگیر یك چوب هم او، هرچه گرفتی. چرا رفیق باید باشد؟ اینجا است كه شیطان از همین جا وارد می‌شود، قشنگ از همین نقطه وارد می‌شود. همین كه شما نسبت به رفیق سوءظن پیدا كردی ماه رجبت رفت، تمام شد، رفت! حالا برو پیدایش كن. تمام شد. ماه رجبت رفت نوبت شعبان هم می‌رسد برو یك چیز دیگر بخر هم برای شعبان! یكی دیگر هم برای رمضان! ماه رجب رفت این برای این. باید چكار كرد؟ باید بست، یك كاری كرده یك چیزی خرید بست.

 چرا مرحوم آقا می‌فرمودند نسبت به مسائل ازدواج و مسكن و اشتغالتان به من مراجعه نكنید، تا حالا علت آن را متوجه شدید؟ مرحوم آقا قبلا این‌طور نبودند. آنچه كه ما از ایشان به یاد داریم نسبت به مسائل افراد دخالت می‌كردند و آن زمانی كه رفقا معدود بودند و تكثر پیدا نكرده بودند. در اشتغالشان در ازدواجشان در سكنایشان اظهار نظر می‌كردند و تعیین می‌كردند و تكلیف می‌كردند، تكلیف می‌كردند. ولی بعداً این‌طور نشد و رسماً اعلان كردند و به من فرمودند به رفقا بگو دیگر از این به بعد، نسبت به این مسائل به من مراجعه نكنند. فقط نسبت به مسائل شرعی كه بالاخره ایشان مرجع آنها بودند و همین‌طور نسبت به مسائل سلوكی، فقط همین قضیه. اما اینكه ازدواج بكنیم، این دختر شایسته است یا نیست، یا این پسر الان آمادگی و تناسب با ازدواج و انتساب به ما را دارد، الان با این شریك ما شركت داشته باشیم، و اینجا و آنجا از این مسائل دیگر با من صحبت نكنید. می‌دانید چرا؟! تا حالا فكر كردید؟ بعضی در همان موقع می‌گفتند بالاخره افراد هی می‌آیند سؤال می‌كنند وقت ایشان را می‌گیرند، البته اینها بوده، چیزهای عادی و پیش پا افتاده كه اینها سؤال كردن ندارد.

 یك وقت یكی از این شهرستان‌ها تلفن كرده بود به ایشان و می‌گفت كه راجع به فلان قضیه ما چه كنیم/ یك مسئله اجتماعی بود. ایشان به من فرمودند برو به ایشان بگو كه آخر اینها در تلفن گفتن دارد. مگر این همه ما بیان نكردیم، دیگر برای مرغ و خروستان كه ما دیگر نباید تكلیف تعیین كنیم و حرف بزنیم. برمی‌داشتند سؤال می‌كردند، سؤالات بیخود می‌كردند، حرف‌هایی می‌زدند، نمی‌بایست بزنند جایش نبود، صلاح نبود، هر چیزی كه نمی‌شود مطرح كرد هر چیزی كه نمی‌شود گفت. بالاخره انسان باید این عقل را به كار بیندازد،

 مطالب گفته شده است مسائل گفته شده است كلیات گفته شده است. بحمداللَه جای شبهه باقی نیست. این‌طور بعضی تفسیر می‌كردند.

 ولی مسئله این‌طور نبود، مسئله این‌طور بود كه افراد نسبت به استقامت و ثبات و پایداری در مسائل خودشان دارای مراتب مختلفی هستند و همه به یك شكل نیستند؛ یكی با پنجاه هزار تومان بار زمین می‌گذارد، یكی با یك به تو مربوط نیست گفتن شانه خالی می‌كند، یكی با یك اخم سلوك را كنار می‌گذارد، یكی با یك بی‌اعتنایی از خدا و رسول دست برمی‌دارد، یكی هم هرچه بر سرش آوردند مانند میخ مستقیم‌تر و محكم‌تر و پابرجاتر است. افراد دارای مراتب مختلف هستند. در این صورت تكلیف چیست؟ می‌آیند از مرحوم آقا سؤال می‌كنند آقا این كار را انجام بدهیم یا ندهیم؟ ایشان بگویند انجام بدهید، ممكن است كه او به واسطه انجام دادن به یك فرح و مسرت و توقع و آرزویی كه دارد برسد. بسیار عجب آقای خوبی است ببین نگاه كن عاقبت كار را دید، از او سؤال كردم جواب دید، رسیدیم به مسئله و مقصود و بنابراین ارادتش نسبت به آقا بیشتر می‌شود. كه این آقا، آقایی است كه فرض كنید كه استخاره نكرده تأمل نكرده آمده مطلب را گفته و به نفع ما هم در اینجا درآمد. هان! یك وقتی هم ممكن است قضیه این‌جور نباشد! ای دَدَم وای ای ددم وای! آقا می‌فرمایند و اتفاق افتاده من بارها دیدم بارها دیدم یك انبانی از این مسائل در سینه دارم ضرورتی بر افشای آن نیست، بماند. آقا یك مطلبی را می‌فرمایند یك مرتبه برخلاف توقع درمی‌آید، می‌گویند كه بله آقا این معامله را بروید انجام بدهید. طرف می‌رود در معامله شكست می‌خورد و ورشكست می‌شود اصلا بالاتر از این. ای ددم این را می‌گفتند علم غیب دارد؟ این را رفقا می‌گفتند علم غیب دارد؟ این را می‌گفتند از وقایع خبر دارد؟ این را می‌گفتند از پس پرده مطلع است/ پس چرا این‌جوری درآمد؟

 آقا برو ازدواج كن، می‌رفت ازدواج می‌كرد مطابق با میلش نبود! ای داد بیداد حالا چكار كنم این روی دست ما مانده است، هیچ كاریش نمی‌شود كرد. عجب! ما را باش نگاه كردیم چه چیز به آن خوبی از دست دادیم آمدند به ما چكار كردند! ما رفتیم با آقا مشورت كردیم آقا گفتند نه آقا به صلاح شما این است حالا آمدیم ازدواج كردیم این كیست بابا، این چه ربطی به آن دارد این چه ارتباطی دارد. حالا می‌نشیند خودش را می‌خورد، می‌زند در سرش ای خاك بر سر من كه رفتم و با آقا مشورت كردم! تمام شد، فاتحه فاتحه، حلوا و قهوه هم باید تقسیم كنند.

 افراد در ارتباط با بزرگان با اولیاء خدا دو جنبه دارند: جنبه اول، جنبه اعتماد كه اینها فرد بزرگی هستند، شخصی هستند كه نسبت به بعضی مسائل اطلاع دارند، اینها افرادی هستند كه افقشان و دیدگاهشان بالاتر ممكن است باشد، بر این اساس رفت و آمد می‌كنند، می‌آیند می‌روند كارهایشان را بر این اساس قرار می‌دهند، امورشان را بر این اساس قرار می‌دهند، ارتباطاتشان را بر این اساس قرار می‌دهند، معاشرت‌هایشان را روی این قضیه قرار می‌دهند. توجه كنید این یك طرف قضیه.

 طرف دیگر كه مشكل است، میزان استعداد نفس آنها در قبال این باور است. این درد است، این است كه در قبال این باور چقدر نفس پایدار است، چقدر مستقیم است، چقدر می‌ایستد. اینجاست كه ضربه وارد می‌شود. اگر یك فرد دیگر كه استاد او نبود و مورد مشورت قرار می‌گرفت، به سلوك او كه ضربه وارد نمی‌شود می‌گوید با یك فرد غریبه مشورت كردم چشمم درآید می‌خواستم نكنم بالاتر از این، سلوكش او سرجایش است، نمازش سرجایش است، عبادتش سرجایش است، ارتباطش سرجایش است، چیزی از جا تكان نمی‌خورد. همان ده درصدی كه دارد باقی می‌ماند، همان پانزده درصدی كه دارد باقی می‌ماند. چرا؟ چون او غریبه است. ولی اگر آمد با مرحوم آقایی مشورت كرد و بعد مخالف با توقعش از كار درآمد، آن پانزده درصد هم از بین می‌رود، می‌شود صفر. اینجا است كه ایشان می‌گوید نیایید پیش من و از من مشورت نخواهید، برای این است. برای این است كه افراد آمادگی پذیرش ندارند، با یك خلاف و توقع، آسمان را به زمین می‌دوزند كه می‌دوزند! چه شده یك خلاف توقع شده كه چه خبرت است بابا برو پی كارت، چه شده است؟ چه مسئله‌ای اتفاق افتاده است كه دیگر سلوك باید برود كنار خدا و پیغمبر باید برود كنار؟ فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً النساء، ٦٥ برای چیست؟ برای اینجا است دیگر. خدا صریحا دارد به مردم می‌گوید مردم بپایید ایمانتان دارد كجا می‌رود، اعتقادتان كجا دارد می‌رود، باورتان كجا دارد می‌رود. آقا با یك نفر دیگر دعوا داری تو یا ظالم هستی یا مظلوم هستی، رفتی پیش پیغمبر، پیغمبر آمد گفت حق با او است و گیرم بر اینكه حق با تو باشد در نفس خودت، این‌قدر قیمت ندارد ارزش ندارد پیغمبر كه بگوید فرض كنید كه این را در آنجا بده صرف كن، این‌قدر حرف پیغمبر ارزش ندارد؟ اگر پیغمبر می‌آمد به تو می‌گفت این ده هزار تومان را در فلان جا بده، می‌دادی یا نمی‌دادی؟ بله یا رسول اللَه بفرمایید بیایید. حالا پیغمبر می‌گوید این ده هزارتومانی مابه‌التنازع بین تو و او است مال او است. چرا داد می‌زنی؟ چرا قاطی كردی؟ چرا قاط زدی؟ خیلی خب، فرض كن از اول پیغمبر گفته این ده هزار تومان را بده می‌خواهم به فقیر بدهم می‌دادی یا نمی‌دادی؟ حالا این‌جور گفته. مگر تو پیغمبر را قبول نداری چرا قاطی كردی؟

 این را دیگر ما باید خودمان بیاییم بپرورانیم، مسائل آن و مصادیق آن را اینها را بیاییم، سلوك چیست؟ سلوك این است كه مبانی را بدهند به دست انسان آدم بگیرد و خودش مصادیق را تعیین كند و جلو برود. دیگر در هر جزء جزئی نیاید هی بگوید آقا چه شد آقا این آقا این. خودش بگیرد دیگر مطلب را و دیگر استفاده كند از آن كلیات و حركت كند و برود. تو این‌قدر به كلام پیغمبر ارزش قائل نیستی كه اگر پیغمبر ابتداءً بگوید این كار را انجام بدهی یا ندهی! اگر ندهی خاك بر سرت كنند با آن اسلامت! خاك بر سرت كنند با آن اسلامت! اگر هم قائل هستی خیلی خب، آقا در این قضیه حق با تو است. می‌گوید حق با من است. پیغمبر گفته حق با این است گفته كه گفته، تمام شد و رفت چه فرقی كرد، چه فرق می‌كند؟ یعنی یك در میلیون ما نباید احتمال بدهیم كه اشتباه می‌كنیم. یك در میلیون بابا كه آمد و اشتباه كردیم. اصلا در اینجا حق با

 ما است، پیغمبر صلاح نمی‌داند كه این حق به ما برسد. چه می‌گویید؟ صلاح نمی‌داند. مگر هر وقتی كه حق با هر كسی است باید به آن برسد؟ امام حسین بر حق بود یا یزید؟ خلافت حق امام حسین بود یا حق یزید بود؟ حق امام حسین بود حالا امام حسین به خلافت رسید نه، یزید رسید. خلافت حق علی بود یا حق ابوبكر بود؟ حق كه بود؟ حق امام حسن بود یا حق معاویه بود؟ حق امام زین العابدین بود یا عبدالملك مروان بود؟ حق كی بود؟ حق اینها بود. حالا اینها رسیدند یا نرسیدند؟ نرسیدند. مگر قرار بر این است كه هر چیزی كه حق هر كسی بود برسد. خلافت حق امام رضا بود یا مأمون ملعون؟ حق امام رضا بود. ولی رسید؟ نرسید. در اینجا مصلحت این است كه رسول خدا می‌گوید این شخص به این حق نرسد. خب نرسد كه نرسد، بردار برو. مثل اینكه از اول گفته مالت را بده به این، اگر از اول می‌گفت مالت را بده به این می‌گفتی رسول خدا چرا؟ چرا ندارد. پس این دعوا و مدعا چیست؟ كجا رفت؟ این ادعاها! این تسلیم‌ها! این قبول همه نوع مشقات و همه اینها كجا رفت؟ این حرف‌ها كجا رفت. پس همه كشك بود باباجان، كشك بود، پشم بود!

 لذا مرحوم آقا می‌فرمودند اینكه من بیایید با من مشورت كنید نه بخاطر این است كه من بخل می‌كنم و به شما نمی‌گویم، من بخیل نیستم و نه به خاطر این است كه من علم ندارم كه من جاهل نیستم و نه به خاطر این است كه من نسبت به رفیقم نارفاقتی می‌كنم كه از همه رفیق‌ترم و به افراد دلسوزترم. ولی چه كنم كه در موقعیتی تو قرار داری كه اگر بخواهی این را از من درخواست كنی و خلاف درآید آن سی درصدت را از دست می‌دهی. لذا از اول نیا كه آن سی درصدت را داشته باشی. این را می‌گویند راه شیطان را بستن، راه نفوذ شیطان را بستن. مرحوم آقا برای همین به بنده فرمودند كه در این سه مسئله مورد مشورت خودت را قرار نده، بخاطر این است. و استدعای بنده از رفقا و دوستان این است كه اگر تا به حال نسبت به این مسئله به‌طور واضح عرض نكردم دیگر از این به بعد این مسئله صراحتاً مطرح شده و این مسئله را رفقا مدّ نظر قرار بدهند كه مسئله بسیار خطیری است و مسئله بسیار مهمی است. همین‌طور این قضیه نسبت به همه رفقا و همه افراد باید به همین كیفیت باشد. وقتی‌كه ما می‌بینیم یك مسئله می‌خواهد اتفاق بیفتد كه راه نفوذ شیطان می‌خواهد باز شود نرویم، جلوی آن بایستیم، آن راه را ببندیم، تا اینكه این زمینه و بستر مساعد پیدا نشود. مگر اینكه یك شخصی تكلیف شود، آن یك مسئله دیگری است تكلیف بشود كه این قضیه، قضیه تكلیف است كه باید این كار انجام شود و آن مطلب به نحو دیگری خواهد بود.

 علی‌كل‌حال مسئله را انسان باید از این دیدگاه مورد بررسی قرار بدهد كه مراقبه عبارت است از تصحیح خیال و وهم، از بین بردن اوهام و تصحیح كردن خیال كه در این ماه انسان باید در آنچه كه تا به حال می‌شنیده، در آن افكاری كه تا به حال داشته، در آن قضاوت‌هایی كه تا به حال می‌كرده، در آن نگرشی كه تا به حال داشته نسبت به آنها تجدید نظر كند و نفس خود را صاف كند تا اینكه آمادگی برای درك فیوضات او بیشتر شود.

 ان‌شاءاللَه از خداوند می‌خواهیم كه ما را در این ماه مبارك موفق بدارد به آنچه كه مورد رضای او و رضای اولیای او است و از آن تحفه‌های گران‌سنگ كه ما واقعا نمی‌دانیم، واقعا نمی‌دانیم، آنچه را كه برای ما در طول سال پیش می‌آید، چه خطراتی از ما در طول سال رد می‌شود و ما خبر نداریم كه از كجا این خطرات رد شده و چه مواهبی كه در طول سال برای ما پیدا می‌شود و ما اینها را صدفه و اتفاقی می‌پنداریم، اینها همه به بركات امشب و امثال امشب است كه خداوند برای ما تقدیر می‌كند.

 ان‌شاءاللَه امیدورایم كه خداوند آنچه كه برای رسول و ذریه او و اهل بیت او نصیب كرده است ما را هم در آن نصیب شریك قرار بدهد و از هرچه كه بدی و غیریت و دوری از رحمت او آنها را برحذر داشته است ما را نیز برحذر بدارد. سایه مبارك حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بر سر همه ما مستدام بدارد. در این ماه از عنایات خاصه آن حضرت همه را بهره‌مند بگرداند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. نهج البلاغه، نامه ٣١. [↑](#footnote-ref-1)
2. الكافى، ج ٢، ص ٥٢٩. [↑](#footnote-ref-2)